

بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی

مسعود زالی زاده^۱
اسماعیل چراغی^۲
کریم رضادوست^۳

چکیده

هدف: برای فهم عمیق علوم انسانی و مبانی و ریشه‌های آن، آشنایی با اندیشمندان و صاحب‌نظرانی که از جنبه‌های گوناگون به بررسی این علوم پرداخته‌اند، ضروری است. هدف این مقاله، آشنایی با اندیشه‌های میشل فوکو به عنوان یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان غربی درباره علوم انسانی بوده است. **روش:** برای دستیابی به هدف، از منابع موجود به روش کتابخانه‌ای و با تکنیک فیش‌برداری، اطلاعات لازم گردآوری و سپس تحلیل شدند. **یافته‌ها:** بررسی‌ها نشان داد که فوکو شکل‌گیری علوم انسانی را مربوط به دوران مدرن می‌داند. وی بیان می‌دارد که با قرار گرفتن انسان به عنوان سوژه و اثر علم بود که شرایط برای شکل‌گیری علوم انسانی در غرب فراهم شد. فوکو در شکل‌گیری علوم انسانی نقش قدرت را برجسته می‌کند و معتقد است بین این دو به نحو تفکیک‌ناپذیری رابطه وجود دارد. به گفته وی، علوم انسانی جایگاه مستقلی در بین سایر علوم ندارد و مشکلات مختلف علوم انسانی از همین مسئله ناشی می‌شود. وی همچنین فرجام مثبتی برای علوم انسانی در نظر نمی‌گیرد و این علوم با فروپاشی نظام دانایی مدرن، جای خود را به علومی مانند روان‌کاوی، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی خواهند داد. **نتیجه‌گیری:** فوکو با ارائه تحلیل‌های دقیق و نگرشی نقادانه پیرامون علوم انسانی، بصیرت‌های مهمی به پژوهشگران حوزه علوم انسانی می‌دهد تا بتوانند از طریق واکاوی این علوم، از کارکردهای آن برای بهبود جامعه استفاده کنند.

واژگان کلیدی: فوکو، علوم انسانی، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، قدرت.

دریافت مقاله: ۹۳/۱۰/۲۰؛ تصویب نهایی ۹۴/۰۲/۲۳.

۱. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول) / آدرس: اهواز، دانشگاه شهید چمران، دانشکده اقتصاد و علوم

اجتماعی / Email: mzalizadeh@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۳. دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز.

الف) مقدمه

علوم انسانی را می‌توان معارفی در نظر گرفت که متعلق پژوهش آنها فعالیت‌های مختلف بشری است؛ یعنی فعالیت‌هایی که متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و آثار و نهادها و مناسبات ناشی از آنهاست. این علوم مجموعه روابط انسان با محیط و فعالیت‌های وی را از جنبه‌های مختلف فرهنگی، دینی، روحی و روانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهند. از زمان پیدایش علوم انسانی تا به امروز بحث‌های زیادی حول محور این شاخه از علوم صورت گرفته و متفکران متعددی به هنگام تأمل پیرامون این علوم، به مسائلی از قبیل خاستگاه، روش‌شناسی، کارکردها و پیامدها، تفاوت‌های آن با سایر علوم و ... پرداخته‌اند.

میشل فوکو^۱ (۱۹۲۶-۱۹۸۴) که از مناقشه برانگیزترین متفکران قرن بیستم به شمار می‌رود، به شیوه‌ای متفاوت و بدیع به بحث از علوم انسانی می‌پردازد. فوکو در آثار خویش به طور مبسوط، چگونگی پیدایش علوم انسانی، ارتباط آن با قدرت، جایگاه آن در میان سایر علوم و همچنین آینده این علوم را مورد بررسی قرار داده است. وی با استفاده از دو روش خاص خود؛ یعنی دیرینه‌شناسی^۲ و تبارشناسی^۳ به بحث پیرامون علوم انسانی پرداخته و این علوم را از جنبه‌های گوناگونی مورد موشکافی علمی قرار داده است.

در مورد ضرورت پژوهش می‌توان گفت به دلیل ماهیت اسلامی انقلاب ایران در سال ۵۷، همواره پس از انقلاب این مسئله به طور جدی مطرح بوده است که علوم انسانی‌ای که ریشه در شرایط فرهنگی و اجتماعی غرب داشته، چه نسبتی با فرهنگ ایرانی-اسلامی کشور ما دارد و بر همین اساس، حجم عظیمی از مقالات و کتاب‌های منتشر شده در این سالها به این موضوع اختصاص یافته است! با بررسی این آثار می‌توان دو دسته نگرش را صورت‌بندی کرد: یکی مخالفان علوم انسانی موجود که بیشتر انتقادات خود را بر مواردی نظیر وارداتی بودن این علم و نداشتن تناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی ایران قرار می‌دهند و دیگری، موافقان که به کارکردهای علوم انسانی موجود معتقد بوده و نگاهی جهانشمول به علم دارند. با توجه به اهمیت این موضوع در جامعه علمی کشور، آشنایی با نظریه‌پردازان و متفکرانی که به نقد و بررسی علوم انسانی پرداخته‌اند، برای فهم مبانی و بنیان این علوم امری مهم است. از آنجا که فوکو از مهم‌ترین اندیشمندان قرن بیستم به شمار می‌آید و توانسته است بر بسیاری از متفکران پس از خود تأثیر بگذارد، آشنایی با اندیشه‌های او پیرامون علوم انسانی امری ضروری به نظر می‌رسد. عامل دیگری که ضرورت انجام چنین پژوهشی را نمایان می‌سازد، این است که مطالعات مستقل و جداگانه‌ای در مورد نگرش فوکو به علوم انسانی صورت نگرفته و اکثر پژوهش‌ها (محمدپور و بوستانی، ۱۳۸۸؛ شیرازی و آقا محمدی، ۱۳۸۸؛ ضیمران، ۱۳۹۳؛ محمدی اصل، ۱۳۹۲) به صورت حاشیه‌ای به این مسئله توجه کرده‌اند.

1. Michel Foucault

2. Archaeology

3. Genealogy

۲۱۵ بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است. با استفاده از تکنیک فیش‌برداری اطلاعات لازم گردآوری و تحلیل شدند. منابع موجود در این مقاله را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد. دسته اول شامل آثار فوکو می‌باشند. از آنجا که بیشتر اندیشه‌های فوکو در باره علوم انسانی در کتاب «نظم اشیا» آمده است، بیشتر ارجاعات به این کتاب شده است. همچنین از دیگر کتابهای فوکو نظیر «مراقبت و تنبیه» و «دیرینه‌شناسی دانش» استفاده شده است. دسته دوم را می‌توان شرح‌هایی دانست که بر آثار فوکو توسط متفکرین غربی نوشته شده است. در این میان، بیشتر از کتابهای دریفوس و رایینو،^۱ بری اسمارت^۲ و پیتر میلر^۳ برای تحلیل و تبیین اندیشه فوکو استفاده شده است. همچنین دسته سوم شامل آثاری می‌شود که در داخل کشور درباره فوکو منتشر شده است که از بین این آثار، از کتاب «دانش و قدرت» محمد ضیمران و مقدمه دکتر بشیریه بر کتاب «میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک» استفاده بیشتری شده است.

ب) اهداف تحقیق

- آشنایی با اندیشه‌های میشل فوکو پیرامون پیدایش علوم انسانی؛
- آشنا کردن جامعه علمی با اندیشه‌های غربی پیرامون علوم انسانی؛
- بنیان نهادن شالوده‌ای برای پژوهشهای فاخر دیگر در این حوزه؛
- نگاه انتقادی به رویکرد فوکویی به علوم انسانی.

ج) سؤالات تحقیق

برای فهم اندیشه فوکو پیرامون علوم انسانی می‌توان سؤال‌های ذیل را مطرح کرد. در حقیقت؛ با پاسخگویی به این سؤالات می‌توان با اندیشه فوکو درباره علوم انسانی آشنا شد:

- ۱- پیدایش علوم انسانی مربوط به چه دورانی است و این دوران چه تفاوت‌هایی با گذشته دارد؛ بدین معنا که چرا علوم انسانی در مختصات خاص مدرنیته به وجود آمد نه پیش و نه پس از آن؟
- ۲- علوم انسانی چه نسبتی با قدرت دارد؟
- ۳- علوم انسانی چه جایگاهی در میان سایر علوم دارد؟
- ۴- علوم انسانی چه آینده‌ای در پیش رو دارد؟

1. Dryfus & Rabinow
2. Bari Smart
3. Peter Miller

(د) پیدایش علوم انسانی

فوکو در کتاب «نظم اشیا» که عنوان فرعی آن «دیرینه‌شناسی علوم انسانی» است، با روش دیرینه‌شناسی به بحث پیرامون اشکال دانش در دوره‌های مختلف تاریخی و شکل‌گیری علوم انسانی پرداخته است. فوکو (۱۳۸۹: ۲۵) بر خلاف نظر رایج، که تأمل پیرامون انسان را به سقراط و فلسفه یونان نسبت می‌دهند، معتقد است که تا قبل از قرن نوزدهم، انسان هیچ‌گونه جایگاهی در بررسی‌های علمی نداشت و تنها در قرن حاضر است که مورد پژوهش علمی قرار گرفته و امکان شکل‌گیری علوم انسانی فراهم شده است.

اما برای فهم چگونگی پیدایش علوم انسانی، شناخت روش دیرینه‌شناسی فوکو ضروری است؛ چرا که با استفاده از این روش، وی به بررسی نظام‌های اندیشه در طول تاریخ پرداخته و از ظهور علوم انسانی در قرن نوزدهم خبر می‌دهد. دیرینه‌شناسی را می‌توان مجموعه قواعد و الگوهایی دانست که به وجود آورنده گفتمانها و نظام‌های دانش می‌باشند (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۴۱). فوکو قواعد به وجود آورنده گفتمانها را امور نهادی و ساختاری از قبیل اقتصاد، سیاست، قدرت و... نمی‌داند، بلکه این قواعد را اموری از جنس خود گفتمان و دانش در نظر می‌گیرد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۴۰). دیرینه‌شناسی هرگز در پی تعریف کردن اندیشه‌ها، تصورات، مفاهیم و درون‌مایه موجود در یک گفتمان نیست و می‌کوشد تا ضمن تعریف گفتمانها، قواعدی که در شکل‌گیری گفتمان دخیل بوده را آشکار سازد (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۰۲). در مجموع دغدغه اصلی فوکو در دیرینه‌شناسی را می‌توان بیان قواعد و رویه‌هایی دانست که سبب شکل‌گیری علوم انسانی در عصر حاضر شده است (ریتزر، ۱۳۸۹: ۵۵۷).

فوکو با استفاده از روش دیرینه‌شناسی، سه دوره از تاریخ مغرب‌زمین را نام می‌برد که هر یک دارای نظام دانایی یا اپیستمه^۲ مخصوص به خود می‌باشند. فوکو نظام دانایی را اینگونه تعریف می‌کند:

«منظور ما از نظام دانایی... کل روابطی است که در یک عصر خاص، وحدت‌بخش کردارهای گفتمانی^۳ هستند که اشکال معرفت‌شناسانه، علم و احتمالاً نظام‌های صوری را پدید می‌آورند... نظام دانایی، شکلی از معرفت یا نوعی عقلانیت نیست که با گذر از مرزهای علوم بسیار گوناگون، وحدت غالب یک موضوع، یا یک روح (تاریخی) یا یک عصر را نشان دهد؛ نظام دانایی، مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص می‌توان میان علوم یافت، به شرط آنکه این علوم را در سطح قاعده‌بندی‌های گفتمانی تحلیل کنیم» (نقل از دریفوس و رابینو، ۱۳۹۱: ۸۳)

1. Ritzer
2. Episteme
3. Discourse Practices

۲۱۷ بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی

به بیان ساده، نظام دانایی را می‌توان مجموعه اصول، مبانی و پیش‌فرضهای مشترکی دانست که بر ساختار علم و دانش در هر دوره حاکم است و باعث تمایز ساختار علمی هر دوره از دوره‌ای دیگر می‌شود. فوکو از اندیشمندانی است که اعتقادی به پیشرفت عقل و دانش در مسیر تاریخ ندارد و به همین دلیل، از هر گونه تحلیل تکاملی در این زمینه خودداری کرده و به گسست هر یک از این ادوار معتقد است و بیان می‌دارد هر نظام دانایی پس از مدتی فرو خواهد پاشید و جای خود را به نظام دانایی دیگری خواهد داد. اندیشه فوکو درباره عدم پیشرفت در عقلانیت و دانش یکی از خصلتهای عمومی و دایمی آثار وی است (اسمارت، ۱۳۸۵: ۴۱). بر اساس آنچه بیان شد، فوکو به سه دروه معرفتی رنسانس (تا ۱۶۶۰م)، کلاسیک (۱۶۶۰ تا ۱۸۰۰)، مدرن (۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰) و نظام دانایی که بر هر دوره حاکم است، اشاره می‌کند تا از این طریق، پیدایش انسان و شکل‌گیری علوم انسانی را شرح دهد.

در عصر رنسانس، شباهت، نقش اصلی را در نظام علمی ایفا می‌کرد و آنچه مهم و وظیفه دانش تلقی می‌شد، بیان شباهتها و همانندی میان اجزای مختلف بود تا بتوان از این طریق نظام عالم را به عنوان یک کل نشان داد (فوکو، ۱۳۸۹: ۵۵). در این دوره، انسان به مفهوم امروزی وجود نداشت و حتی بین انسان و حیوان هم تمایزی در نظر نمی‌گرفتند. دلیل آن، ریشه در جهان‌بینی و نظریه‌های قرون وسطی داشت که کل هستی را آفریده خدا می‌دانستند و فرقی بین اجزای این هستی قائل نبودند. (خالقی، ۱۳۸۵: ۲۸۶)

اولین گسست با فروپاشی انگاره عصر رنسانسه یعنی مشابهت رخ می‌دهد و با جایگزینی انگاره بازنمایی، عصر کلاسیک آغاز می‌شود. در این عصر، هدف اصلی این بود که روش و تحلیلی ارائه شود که مبتنی بر بازنمایی نظم جهان باشد. در واقع؛ دیگر دانش در پی آشکار کردن خویشاوندی‌ها و همانندی‌های ذاتی میان اجزای جهان نبود، بلکه به دنبال آن بود که همه تفاوتها و تمایزهای موجود در جهان در جدولی براساس پیچیدگی مرتب شده باشد تا بتواند انعکاسی از نظم موجود در جهان باشد. (میلر، ۱۳۸۸: ۱۹۷)

در نظام دانایی کلاسیک، هیچ‌گونه آگاهی و شناخت معرفت‌شناسانه نسبت به انسان وجود نداشت و در نتیجه، علمی که متکفل بررسی انسان باشد، نمی‌توانست به وجود بیاید؛ زیرا انسان به عنوان موجودی فعال و سازنده در نظر گرفته نمی‌شد و تنها وظیفه او توضیح نظم جهان بود. مسئله اصلی این بود که بتواند هر چه دقیق‌تر نظم موجود در جهان را انعکاس دهد. (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۱: ۸۶)

همان‌طور که نظام دانایی رنسانس، جای خود را به عصر کلاسیک داد، بازنمایی که ویژگی اصلی نظام دانایی کلاسیک بود، دیگر کارایی گذشته را نداشت و معرفت نسبت به انسان، به ویژگی اصلی نظام دانایی تبدیل شد. فوکو در این باره می‌گوید: «تا قبل از پایان قرن هجدهم، انسان وجود نداشت... انسان مخلوق کاملاً جدیدی است که پروردگار دانش، کمتر از ۲۰۰ سال با دستهای خودش جعل کرده است؛ اما

او چنان سریع رشد کرده که به راستی تصور این امر آسان است که او برای هزاران سال در تاریکی، منتظر این لحظهٔ روشنایی بوده است؛ روشنایی ای که او در نهایت در آن شناخته شد. (فوکو، ۱۳۸۹: ۵۲۰)

در این دوران، انسان عصر مدرن، معیار و مقیاس همه چیز می‌شود. نظم جهان دیگر نظمی خداداد و قابل نمایش در یک جدول به شمار نمی‌آید و به همین دلیل رابطهٔ پیوسته‌ای که انسان را با دیگر موجودات جهان پیوند داده بود، گسسته می‌شود. انسان که زمانی خود موجودی در میان موجودات دیگر بود، اینک نه تنها به شناخت دنیای پیرامون می‌پردازد، بلکه به دنبال فهم خود نیز است (دریغوس و رابینو، ۱۳۹۱: ۹۶). در حقیقت؛ اگر در عصر رنسانس انسان به دلیل قرار گرفتن در کنار سایر اجزای جهان (شباهت بین انسان و سایر اجزای جهان) و در عصر کلاسیک به دلیل بازنا کنندهٔ جهان، امکان شناخت نسبت به خود را نداشت، ولی در عصر مدرن بود که وی برای نخستین بار به فاعل و موضوع شناخت تبدیل شد و با قرار گرفتن در این جایگاه، علوم انسانی شکل گرفت.

ه) نسبت قدرت با علوم انسانی

فوکو پس از طرح دیرینه‌شناسی، روش دیگری با نام تبارشناسی را برای بررسی گفتمانها و نظام اندیشه مطرح کرد. وی در روش تبارشناسی، تحت تأثیر نیچه قرار داشت و معتقد بود که از طریق این روش می‌توان تحلیل متفاوتی از پدیده‌های اجتماعی و تاریخی ارائه داد. فوکو، تبارشناسی را در مقابل تاریخ سنتی می‌داند و بیان می‌داشت که بر خلاف تاریخ سنتی که میان پدیده‌های تاریخی نوعی وحدت و هماهنگی و حرکت به سمت توسعه و پیشرفت دیده می‌شود، در تبارشناسی ضمن رد پیوستگی میان پدیده‌های تاریخی و نشان دادن عدم تداوم تاریخی این پدیده‌ها، بر نقش سلطه و قدرت در شکل‌گیری جریانهای تاریخی تأکید می‌شود (اسمارت، ۱۳۸۵: ۷۲-۷۱). در این نگرش، همهٔ پدیده‌های زندگی انسان، حتی ساختار فیزیولوژیکی بدن انسان هم تاریخی‌اند و نمی‌توان ذات و اساسی برای آنها در نظر گرفت. بر این اساس، فوکو گفتمانهای علمی را همانند پدیده‌های تاریخی وابسته به زمان و مکان می‌داند و بر نقش قدرت در شکل‌گیری این گفتمانها تأکید می‌کند. به گفتهٔ فوکو، در هر جامعه‌ای تولید گفتمان علمی را مجموعه‌ای از روشهایی که درصدد تسلط بر گفتمان‌اند، گزینش و سازماندهی می‌کنند و اجازهٔ سخن گفتن دربارهٔ هر چیز در هر شرایطی را نمی‌دهند (میلر، ۱۳۸۸: ۳۳۸). به طور کلی فوکو در تبارشناسی به دنبال آن است تا قدرتهای تمرکزآفرینی را که با گفتمان علمی سازمان‌یافته در جامعه در ارتباط‌اند، به چالش کشد (پین، ۱۳۸۹: ۲۱۵). در این نوع معرفت‌شناسی، کسب معرفت نسبت به امور مختلف از طریق اشکال سلطه و

۲۱۹ بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی

قدرت شکل می‌گیرد و نمی‌توان از بی‌طرفی معرفت سخن به میان آورد و این قدرت است که تعیین می‌کند شناخت به چه چیزهایی باید تعلق گیرد. بر همین سیاق، فوکو در شکل‌گیری علوم انسانی، بر نقش قدرت و سلطه تأکید می‌کند. وی در این باره می‌گوید: «چیزی که هنگام مشاهده علوم انسانی توجه مرا جلب کرد، این بود که رشد و توسعه این شاخه‌های دانش به هیچ وجه از مسئله اعمال قدرت تفکیک‌ناپذیر نیست... تولید علوم انسانی همراه با استقرار سازوکارهای قدرت صورت می‌گیرد» (فوکو، ۱۳۷۲: ۵۷)

فوکو معتقد است از قرن هجدهم به بعد، بسیاری از روش‌هایی که در زندان برای بهنجار کردن و به کنترل درآوردن افراد مجرم به کار می‌رفت، در سایر نهادهای انضباطی از قبیل مدارس، انجمنهای خیریه، ارتش، سازمانهای امدادی، بیمارستانها و... غیره استفاده شد. در حقیقت؛ هنجارمندی و سازماندهی جهت داده شده به افراد، به اصل اساسی نهادها و سازمانهای آموزشی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شد (فوکو، ۱۳۹۳: ۲۳۰). وی بیان می‌داشت که فنون انضباطی قدرت در این نهادها، همانند زندان، به دنبال به قاعده درآوردن رفتار افراد تحت معیارهای خاص است تا بتواند انسانها را در هر مسیری که مناسب می‌داند جهت دهد. فوکو مجموعه نهادها و سازمانهایی را که فنون انضباطی بهنجارساز را به کار می‌بندد، «شبکه حبسی» می‌نامید که در کل جامعه وجود دارد. به گفته فوکو قدرت بهنجارساز و به تبع آن شکل‌گیری شبکه حبسی، شرط لازم برای پیدایش علوم انسانی بود؛ زیرا قدرت از طریق این علوم می‌توانست شناخت بیشتری نسبت به انسان پیدا کند و با این شناخت، امکان کنترل هر چه بیشتر انسان فراهم می‌شد. (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

فوکو برای نشان دادن هر چه بهتر نسبت میان قدرت و علوم انسانی، به رویه‌های اعمال تنبیه در زندان و به انضباط درآوردن افراد در مدارس، صومعه‌ها و... اشاره می‌کند. وی به مخالفت با کسانی می‌پردازد که معتقدند روشهای انضباطی در این گونه نهادها نسبت به گذشته انسانی‌تر شده‌اند. به گفته فوکو هر چند از روشهای خشونت‌بار گذشته دیگر استفاده نمی‌شود و بدن انسان در معرض آسیب قرار نمی‌گیرد، ولی از آنجا که امروزه روشهای مطیع‌سازی افراد مبتنی بر روح و ذهن انسان می‌باشد، کارایی بسیار بهتری نسبت به روشهای قدیمی در جهت منضبط کردن افراد دارد. وی دانشی که در این گونه نهادها برای اصلاح‌پذیری و کنترل افراد به کار گرفته می‌شود را نشان‌دهنده رابطه بین علوم انسانی و سلطه می‌داند (بارت، ۱۳۸۸: ۳۸۶). براساس آنچه بیان شد، می‌توان گفت علوم انسانی که مدعی شناخت انسان و بهبود بخشیدن زندگی انسان است، به ایجاد جامعه‌ای کمک کند که ویژگی اصلی آن کنترل همه‌جانبه زندگی می‌باشد. فوکو چنین جامعه‌ای را جامعه‌ای سراسرین^۱ می‌داند. در جامعه سراسرین، برنامه‌ریزی به گونه‌ای است که سازوکارهای انضباطی در سرتاسر زندگی انسان رسوخ کرده، افراد در هر لحظه خود را در معرض کنترل می‌بینند. (فوکو، ۱۳۹۳: ۲۶۰)

و) جایگاه علوم انسانی در میان سایر علوم

یکی از مسائل بسیار مهمی که فوکو پیرامون علوم انسانی به بحث درباره آن می‌پردازد، جایگاه علوم انسانی در میان سایر علوم است. اهمیت چنین بحثی از این ناشی می‌شود که وی چالشهای مختلف علوم انسانی را ناشی از جایگاه نامشخصی می‌داند که این علوم در بین سایر دانشها دارند.

فوکو (۱۳۸۹: ۵۸۲) در توصیف منظومه معرفتی عصر مدرن به سه بعد اصلی دانش در این دوره اشاره می‌کند: ۱. علوم ریاضی و فیزیک، ۲. تأمل فلسفی و ۳. علوم زبان، زیستی و اقتصاد. وی معتقد است که علوم انسانی در فضای بین این سه بعد قرار دارند و می‌توان ویژگی‌های علوم انسانی را با توجه به این جایگاه تبیین کرد. فوکو بیان می‌دارد که علوم انسانی به دلیل نداشتن جایگاه مشخص و مستقل در ساختار دانش، مجبور به استفاده از روشها و مفهوم‌پردازی‌های علوم ریاضی، فلسفه، زبان، زیست و اقتصاد می‌باشد و این متکی بودن به سایر علوم، سبب شده است که علوم انسانی دارای چالشهایی از قبیل ناپایداری نتایج، عدم قطعیشان به عنوان علوم، نزدیکی با فلسفه، تکیه کردن نامشخص بر علوم دیگر و... باشد.

از آنجا که علوم انسانی از بین این سه بعد، به علوم زیستی، زبان و اقتصاد نزدیک‌تر است، از همان ابتدای شکل‌گیری در قرن نوزدهم، بیشترین استفاده را از این علوم برد و بر اساس الگوهای موجود در زیست‌شناسی، اقتصاد و زبان‌شناسی، رشد و توسعه یافت. علوم انسانی از علم زیست‌شناختی، تحلیل کارکردی را برگرفت و تحت تأثیر چنین رویکردی بود که دانشمندان علوم اجتماعی برای بررسی جامعه به تحلیلهای کارکردگرایانه روی آوردند. از اقتصاد مفهوم منازعه و تضاد برای تبیین روابط بین انسانها در جامعه گرفته شد و در نهایت در بحث تفسیر، افشای معانی نهفته در کنشها و... از علم زبان‌شناسی استفاده شد (اسمارت، ۱۳۸۵: ۴۵). فوکو با اینکه انتقادهای اساسی به علوم انسانی وارد می‌کند، ولی با کسانی که این علوم را در زمره تخیلات و توهمات بشری می‌دانند یا بر ایدئولوژیک بودن این علوم تأکید دارند، مخالفت کرده و علوم انسانی را منظومه‌های مثبتی معرفی می‌کند که آثار و نتایج مبهمی، هر چند گاهی ناخواسته و پیش‌بینی نشده در جوامع مدرن داشته‌اند. (همان: ۴۶)

ز) آینده علوم انسانی

همان‌طور که بیان شد، فوکو معتقد بود که در هر دوره، صورت‌بندی خاصی بر علم و دانش حاکم است که او آن را نظام دانایی می‌نامید. به گفته وی، نظامهای دانایی از تداوم برخوردار نبوده و پس از مدتی دچار فروپاشی می‌شوند و جای خود را به نظام دانایی دیگری خواهند داد. نگرش فوکو پیرامون گسست در علم و دانش، متأثر از نیچه بود و در تقابل با اندیشه‌های متفکرانی چون هگل و دکارت قرار داشت؛ زیرا رویکرد آنان به علم و اندیشه، رویکردی تکاملی بود و بر پیشرفت و ترقی در علم تأکید می‌کردند؛ در

۲۲۱ بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی

حالی که فوکو ضمن رد اندیشه پیشرفت بر جایگزینی یک صورت‌بندی دانایی با صورت‌بندی دانایی دیگر تأکید می‌کرد (محمدپور و بوستانی، ۱۳۸۸). بر همین سیاق فوکو معتقد بود که نظام دانایی عصر مدرن که در آن انسان برای اولین بار به عنوان سوژه و ابژه علم مطرح و علوم انسانی شکل گرفت، همچون نظام دانایی عصر رنسانس و کلاسیک، محکوم به فروپاشی است و علوم انسانی نیز که بخشی از نظام دانایی مدرنیته است، به دلیل نداشتن رویکرد جامع به انسان کارکرد خود را از دست خواهند داد (بشیری، ۱۳۹۱: ۱۹). به بیان دیگر؛ اگر نظم دانایی جدید در هم ریزد، سامان حاکم بر آن نیز فروخواهد ریخت و انسان نیز که خود پیامد این شبکه دانایی است، ناگزیر ناپدید خواهد شد و بدین ترتیب، علوم انسانی هم دیگر وجود نخواهد داشت. (فوکو، ۱۳۸۹: ۶۴۴)

به گفته فوکو، در تقابل با علوم انسانی، رشته‌های جدیدی سر بر خواهند آورد که این علم را به چالش خواهند کشید. وی این رشته‌های جدید را روان‌کاوی، زبان‌شناسی و قوم‌شناسی می‌داند که هر کدام به دنبال نقد، پرسشگری و زیر سؤال بردن مفروضاتی‌اند که در علوم انسانی به عنوان اصول قطعی در نظر گرفته می‌شد (میلر، ۱۳۸۸: ۲۲۹-۲۲۸). فوکو در بین این سه دانش، بر روان‌کاوی تمرکز بیشتری می‌کند و معتقد است که روان‌کاوی در پی آن است تا مفهوم انسان اندیشمند را که در درون مدرن بر توانایی او برای کسب معرفت تأکید می‌شد، زیر سؤال برده و نقش عرصه ناخودآگاه حاکم بر کنشهای بشر را پررنگ‌تر نشان دهد. یکی دیگر از رشته‌های معارض با علوم متعارف انسانی مردم‌شناسی اجتماعی است. این رشته انسان را در معرض پرسش قرار نمی‌دهد، بلکه شرایط امکانی معرفت پیرامون وجود انسان را تبیین می‌کند. آنچه متخصص مردم‌شناسی به دنبال آن است صرفاً توصیفی نیست که اقوام از فرهنگ خویش دارند، بلکه ساحت ناخودآگاهی است که در همه فرهنگها وجود دارد و مردم از آن بی‌خبرند. به این اعتبار، مردم‌شناسی نیز در تعارض با علوم انسانی قرار می‌گیرد و سرانجام زبان‌شناسی جدید هم همانند روان‌کاوی و مردم‌شناسی، نقش ناخودآگاه را در حیطه زبان پررنگ‌تر می‌کند و انسان را هر چه بیشتر به حاشیه می‌راند (ضمیران، ۱۳۹۳: ۱۳۸-۱۳۶). در حقیقت؛ هر کدام از این دانشها، انسان را به عنوان موجودی در نظر می‌گیرند که امکان کسب معرفت نسبت به خود را نداشته و بر عرصه ناخودآگاهی که جهت‌دهنده به اندیشه و رفتار انسان است، اشاره می‌کنند که این مسئله تضادی بینادی با علوم انسانی دارد؛ زیرا علوم انسانی بر توانایی انسان برای شناخت خود تأکید می‌کند.

ح) نقد و ارزیابی

اندیشه‌های فوکو مانند اندیشه‌های سایر متفکرین مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در اینجا به اختصار به برخی از انتقادهایی که از فوکو پیرامون بحثهای وی در مورد علوم انسانی صورت گرفته، پرداخته می‌شود.

یکی از مباحث مهمی که فوکو در بحث علوم انسانی از آن غفلت ورزیده، عدم توجه به آن چیزی است که متفکران و اندیشمندان قبل از مدرنیته درباره انسان و جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی از منظر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علم سیاست و... مطرح کرده‌اند. به عنوان مثال، در تمدن اسلامی، شخصیتی چون ابن‌خلدون به تأسیس علم جامعه‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی پرداخته است یا عارفی چون مولانا نکات بسیار مهمی درباره حالات روانی انسان بیان می‌کند که روان‌شناسی امروز استفاده‌های وافری از آنها می‌برد؛ این در حالی است که این میراث گذشتگان در اندیشه فوکو هیچ‌گونه جایگاهی ندارد و نسبت علوم انسانی مدرن را با آنچه اندیشمندان گذشته مطرح کرده‌اند مشخص نمی‌سازد.

فوکو در تبارشناسی، به نقش قدرت در شکل‌گیری علوم انسانی اشاره می‌کند و معتقد است علوم انسانی را نمی‌توان بدون تصور قدرت در نظر گرفت؛ این در حالی است که ایدئولوژی‌ها و جهان بینی‌ها نقش مهم و اساسی در شکل‌گیری علم دارند و این مسئله نقض‌کننده نگرش فوکو می‌باشد. و بر که از بنیانگذاران علم جامعه‌شناسی محسوب می‌شود، بر نقش ایده‌ها و ارزشها در دانش تأکید می‌کند.

همان‌گونه که بیان شد، فوکو پیرامون نسبت میان قدرت و علوم انسانی، معتقد بود که معرفت نسبت به انسان به نحو تفکیک‌ناپذیری با روابط قدرت در هم تنیده است و هر جا که قدرت به کار بسته شود، جایی برای تولید معرفت نیز خواهد بود. به گفته اسمارت (۱۳۸۵: ۵۵) چنین برداشتی از روابط قدرت هیچ مجالی برای تشویق و ترغیب محققان یا دانشمندان به تلاش برای عینیت و بی‌طرفی علمی باقی نمی‌گذارد. در نتیجه، در علمی که آدمیان هم سوژه‌ها و ابژه‌های معرفتند، هم پژوهشگرند و هم مورد پژوهش؛ یعنی در علوم انسانی وضعیت مخاطره‌آمیزی پیش می‌آید؛ چون داعیه‌های عینیت و فارغ از ارزش بودن آنها از پای‌بست ویران می‌شود.

یکی از نقدهای اساسی بر اندیشه‌های میشل فوکو، دشواری فهم اندیشه‌های وی است. این دشواری را می‌توان ناشی از به کار بردن تعابیر و اصطلاحات جدید، سبک نوشتاری خاص و مبهم دانست (کجویان، ۱۳۸۲: ۱۱). همسو با این سخن، دریفوس و رابینو (۱۳۹۱: ۵۵) معتقدند که فوکو در مورد دیرینه‌شناسی، توضیح چندانی درباره قواعدی که منجر به شکل‌گیری گفتمانها می‌شوند، ارائه نمی‌دهد و مباحث او غیر قابل فهم و مبهم است. بر این اساس می‌توان گفت آنچه فوکو در مورد قواعدی که منجر به شکل‌گیری علوم انسانی بیان می‌دارد، دقیق و واضح نیست.

۲۲۳ بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی

بسیاری از مورخان استنادات تاریخی فوکو را فاقد ارزش علمی دانسته، در صحت آنها شک کرده‌اند. این مورخان همچنین معتقدند که فوکو با پیش‌فرضهایی که داشته، از این داده‌های تاریخی طوری استفاده کرده است تا بتواند نظریات خویش را اثبات کند (میلز، ۱۳۹۲: ۱۹۶). توجه به ناقص بودن استنادات تاریخی فوکو از این جهت مهم است که وی در آثار خویش به داده‌های تاریخی، ارجاعات زیادی می‌دهد تا از این طریق، نقش قدرت را در شکل‌گیری علوم انسانی بیان کند. با توجه به خدشه‌دار بودن داده‌های تاریخی فوکو، اندیشه‌های فوکو درباره نسبت میان قدرت و دانش انسانی را می‌توان مورد تردید قرار داد.

فوکو وظیفه دیرینه‌شناسی را توصیف خالصی از واقعیت گفتمانها می‌داند. در دیرینه‌شناسی، پژوهشگر به دنبال آن است تا از هر گونه تبیین علی در مورد گفتمان خودداری کرده، به توصیف گفتمان، آن گونه که هست، بپردازد. این نگرش فوکو با مباحث وی پیرامون قواعد شکل‌دهنده علوم انسانی در تضاد است؛ زیرا در این مورد، وی از توصیف علوم انسانی فراتر رفته، تبیینی علی از شکل‌گیری علوم انسانی ارائه می‌دهد. (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۱: ۱۷۲)

هابرماس که از جنبه‌های گوناگون اندیشه‌های فوکو را مورد نقد قرار می‌دهد، معتقد است که نقد فوکو بر علوم انسانی از دقت لازم برخوردار نبوده، تاریخ مصرفشان گذشته است. (هوی، ۱۳۸۰: ۲۹)

ط) بحث و نتیجه‌گیری

میشل فوکو از اندیشمندان مهم و تأثیرگذار قرن بیستم، با رویکردی جدید و متفاوت به طرح بحث پیرامون علوم انسانی پرداخت. بیان اندیشه‌های او در این زمینه در قالب یک مقاله نمی‌گنجد.

فوکو شکل‌گیری علوم انسانی را در قرن نوزدهم می‌دانست و معتقد بود که انسان در دوران گذشته جزئی از عالم طبیعت محسوب می‌شد و صرفاً بیان‌کننده نظم موجود در جهان بود. در این میان، شناخت نسبت به انسان هیچ‌گونه اهمیتی در ساختار علم و دانش نداشت. در قرن نوزدهم توجه به انسان به عنوان ویژگی اصلی علم تبدیل شد و علوم انسانی شکل گرفت. فوکو در شکل‌گیری علوم انسانی نقش قدرت را برجسته می‌دید و بیان می‌داشت که رشد و گسترش هر یک از شاخه‌های علوم انسانی را نمی‌توان از مسئله قدرت تفکیک کرد. وی معتقد بود از آنجا که علوم انسانی ریشه در سازوکارهای قدرت دارد، نقش مهمی در بهنجارسازی و کنترل افراد دارد. فوکو بر خلاف برخی از اندیشمندان که نقش رهایی‌بخشی برای علوم انسانی قائلند، نقشی جز بسط سلطه نمی‌داند.

1. Mils
2. Hoy

۲۲۴ ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۶۳

فوکو در مورد جایگاه علوم انسانی در بین سایر علوم، بر این نظر بود که این علوم از جایگاه مستقل و خاصی در نظام معرفتی برخوردار نیستند، بلکه در بین سه بعد دانش علوم ریاضی و فیزیک، تأمل فلسفی و علوم زبان، زیست و اقتصاد قرار دارند. وی مشکلات علوم انسانی از قبیل ابهام، عدم قطعیت، پیچیدگی و مشکلات روش شناختی را ناشی از نداشتن جایگاه مستقل می‌داند.

فوکو سرانجام مثبتی را برای علوم انسانی در نظر نمی‌گرفت و معتقد بود همان طور که نظامهای دانایی پیشین یکی پس از دیگری رو به زوال رفتند، نظام دانایی مدرن هم محکوم به فروپاشی و زوال است و در این میان، علوم انسانی هم که از درون این نظام دانایی برخاسته است، رو به فروپاشی خواهد رفت.



منابع

- اسمارت، بری (۱۳۸۵). میشل فوکو. تهران: کتاب آمه.
- بشیری، حسین (۱۳۹۱). مقدمه کتاب میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک. هیوبرت دریفوس و پل رایینو. تهران: نی.
- پین، مایکل (۱۳۸۹). فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پست مدرنیته). ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز.
- خالقی، احمد (۱۳۸۵). زبان، قدرت و زندگی روزمره. تهران: گام نو.
- دریفوس، هیوبرت و پل رایینو (۱۳۹۱). میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک. ترجمه حسین بشیری. تهران: نی.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۹). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی، چ پانزدهم.
- شیرازی، محمد؛ آقامحمدی، قربانعلی (۱۳۸۸). «دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو به عنوان روشی در مقابل روشهای تاریخی متداول در علوم اجتماعی». پژوهشنامه علوم اجتماعی، سال سوم، ش ۴: ۱۲۶-۱۰۳.
- ضیمران، محمد (۱۳۹۳). میشل فوکو: دانش و قدرت. تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲). دیرینه‌شناسی دانش. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده. تهران: نی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۲). «قدرت». ترجمه عزت‌الله فولادوند. مجله نگاه نو، ش ۱۷: ۶۰-۴۵.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳). مراقبت و تنبیه (تولد زندان). ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده. تهران: نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). نظم اشیا (دیرینه‌شناسی علوم انسانی). ترجمه یحیی امامی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۲). فوکو و دیرینه‌شناسی دانش. تهران: دانشگاه تهران.
- لارنس، بارث (۱۳۸۸). «میشل فوکو». ترجمه مهرداد میردامادی. متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، راب استونز. تهران: مرکز.
- محمدپور، احمد؛ بوستانی، داریوش (۱۳۸۸). «مقدمه‌ای بر ابعاد و گستره دستگاه نظری میشل فوکو». مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش بهار و تابستان: ۹۹-۵۳.
- محمدی اصل، عباس (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی میشل فوکو. تهران: گل آذین.
- میلر، پیتر (۱۳۸۸). سوژه، استیلا، قدرت. ترجمه نیکو سرخوش و احسان جهانانیده. تهران: نی.
- میلز، سارا (۱۳۹۲). میشل فوکو. ترجمه مرتضی نوری. تهران: مرکز، چ دوم.
- هوی، دیوید کورنر (۱۳۸۰). فوکو در بوته نقد. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز.
- Bashiriyeh, H. (2012). **In The Preface to the Book Michel Foucault and Beyond Structuralism and Hermeneutics**. Hubert Dreyfus & Paul Rabinow. Tehran: Nei Publications.
- Dreyfus, Hubert & Paul Rabinow (2012). **Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics**. Translated By Hussein Bashiriyeh.

Tehran: Nei Publications.

- Foucault, Michel (2014). **Archeology of Knowledge**. Translation by Nikoo Sarkhosh & Afshin Jahandideh. Tehran: Nei Publications.
- Foucault, Michel (2013). **Discipline and Punish (Birth Prison)**. Translation by Nikoo Sarkhosh & Afshin Jahandideh. Tehran: Nei Publications.
- Foucault, Michel (2002). **Nietzsche, Freud, Marx**. Translation by Afshin Jahandideh. Tehran: Hermes Publications.
- Foucault, Michel (1993). **“Power”**. Translation by Ezatollah Fooladvand. Journal of Negahe No, Number Seventeen, P 60-45.
- Foucault, Michel (2010). **The Order of Things (Archeology Humanities)**. Translation by of Yahya Imami. Tehran: Institute of Social and Cultural Studies Publications.
- Hui, David Korenz (2001). **Foucault Exposed To Criticism**. Translations by Payam Yazdanjoo. Tehran: Center Publications.
- Kachouian, H. (2003). **Foucault and Archeology of Knowledge**. Tehran: Tehran University Publications.
- Khaleghi, A. (2006). **Language, Power and Everyday Life**. Tehran: Game No Publications.
- Lawrence, Barth (2009). **“Michel Foucault”**. Translation by M. Mirdamadi. In Rob Stones, *Great Thinkers Sociology*. Tehran: Center Publications.
- Miller, Peter (2008). **Subjectivity, Domination, Power**. Translation by Nikoo Sarkhosh & Afshin Jahandideh. Tehran: Nei Publications.
- Mills, Sarah (2013). **Michel Foucault**. Translation by Morteza Noori. Tehran: Center Publications.
- Mohammadi Asl, A. (2014). **Sociology Michel Foucault**. Tehran: Golazin Publications.
- Mohammad pour, A. & D. Boustany (2009). **“Introduction to Theoretical Device Size and Scope of Michel Foucault”**. *Journal of Social Sciences Faculty of Literature and Humanities University of Mashhad*, the Number of Spring and Summer, P 99-53.
- Pin, Michael (2010). **Critical Thinking Culture (The Enlightenment to Postmodernity)**. Translated By Payam Yazdanjoo. Tehran: Center Publications.
- Ritzer, George (2010). **Contemporary Theories of Sociology**. Translated By M Salasi. Tehran: Scientific Publications.
- Shirazi, Muhammad & G. Agha Mohammadi (2009). **“Foucault's Archeology and Genealogy as a Historical Versus Conventional Methods in the Social Sciences”**. *Social Science Letter Research*, P. 126-103.
- Smart, Barry (2006). **Michel Foucault**. Tehran: Ameh Book Publications.
- Zeimaran, M. (2014). **Michel Foucault: Knowledge and Power**. Tehran: Hermes Publications.

